**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه سی و سوم\_ 10 آذر 1399**

[اشاره ایی گذرا به مطالب گذشته]

هم محقق نائینی و هم محقق خویی، اعلی الله مقامهما، معتقد هستند که باب حکومت تضیقیه از مساله تعارض جداست و هر دو بزرگوار دو نکته را در ترسیم این جدایی حکومت، از تعارض مطرح فرموده اند.

نکتۀ اول که در سخنان دیگران هم مشاهده می شود، این است که در حکومت شرح و نظارت حاکم علی المحکوم نهفته است، حاکم توضیح دهندۀ دلیلی است عام یا مطلق به گونه ایی که اگر آن محکوم نباشد، حاکم لغو است. این دو حاکم و محکوم شارح و مشروح با یکدیگر یک دلیل هستند در دو عبارت ذکر شده اند. هرگز عبارت دوم که جایگاه شارحیت و ناظریت دارد، معارض با آن عبارت محکوم نیست.

آنچه این دو اصولی بزرگوار به آن اعتقاد دارند تبعا لشیخ الاعظم این است که حتما باید محکومی به صورت عام یا مطلق بوده باشد، تا حاکم معنا پیدا کند. این همان چیزی است که در تقریرات محقق سیستانی دامت برکاته مورد اشکال قرار می گیرد به این که اگر منظور شما این است که مثلا لا ربا بین الوالد و الولد حکومتش به دون دلیل لفظی عام یا مطلق دال بر حرمت ربا، معنا ندارد، باید یک دلیل لفظی باشد که به عمومه یا باطلاقه دلالت بر حرمت ربا بکند، این بشود مشروح. و یک دلیلی لا ربا بین الوالد و الولد باشد، تا بشود شارح، تا بگوییم بین شارح و مشروح، تنافی ایی نیست. در حالی که تحلیل حقیقیت حکومت ما را به این نکته نمی رساند که لزوما باید یک دلیل محکوم لفظی به صورت مطلق یا عام داشته باشیم.

بله اینجا حکومت است، اگر بود حکومت است اما همه جا در حکومت به این نحوه نیست که نظارت الفاظ بر الفاظ باشد، تا بگویید تعارضی نیست، این مقدمۀ استدلال شما عمومیت ندارد، چنانکه دیروز گفتم ما حکومت را در جایی که دلیل لفظی باشد ولی اطلاق نداشته باشد، یا اساسا دلیل لبی باشد کالاجماع، باز هم حکومت را تصور می کنیم بلکه حکومت را تصور می کنیم در جایی که نه دلیل لفظی غیر مطلق باشد، نه دلیل لبی. بلکه صرفا مرتکزات مشهور باشد و جمهور مردم که به عللی بین مردم دائر و رایج است انجا حکومت هست، و لو دلیل لفظی نیست. مهم این است که در همۀ موارد حاکم لسانش لسان مسالمت است و عدم جنگ، اما حقیقتش نفی حکم است به لسان نفی موضوع، و نتیجتا، همان تخصیص. با همان تحلیلی که از تخصیص ارائه دادیم دال بر تعارض. این نکتۀ اول مرحوم نائینی و مرحوم خویی و پاسخ ایشان.

[اشکال دوم]

اما نکتۀ دومی که این دو بزرگوار بر آن تکیه کرده اند تا بگویند حکومت، تعارض در ان نیست، توجه به عقد الوضع است در «لا ربا بین الوالد و الولد». شما اگر به دلیل محکوم نگاه کنید، موضوع را «ربا» قرار داده، مفاد دلیل «الربا حرام» هست، حکمی را به نام حرمت برای موضوعی به نام ربا اثبات کرده، حال که سراغ «لا ربا بین الوالد و الولد» می رویم، متوجه می­شویم که این دلیل موضوع را تحدید کرده فقط، منافاتی این دو دلیل با یکدیگر ندارند**، لانّ کلا منهما، یتعرض، لغیرما تعرض له الآخر**. هر کدام از این ها چیزی را می گوید که آن دیگری کاری به آن ندارد، آن می گوید ربا حرام است، این می گوید بین پدر و پسر اساسا ربا نیست. چه درگیری بین این دو لسان شما مشاهده می کنید؟

[پاسخ آقای سیستانی]

آقای سیستانی دامت برکاته در پاسخ این نکته، مقدمتا یک تحلیلی از بحث دلالت الفاظ ارائه می دهد که با توضیح ما از این قرار است:

[مراحل سه گانه دلالت]

دلالت سه مرحله دارد:

1. مرحلۀ دلالت استعمالیه است **و هی دلالة الجملة علی معناها الحقیقی، کدلالة زید مهزول الفصیل علی ضعف ولد الناقة**

شما اگر یک جملۀ کنائی را به کار ببرید، بگویید زید کثیر الرماد، معنای تحت اللفظی و حقیقی این جمله این است که زید خاکستر خانه اش زیاد است. اگر بگوید زید مهزول الفصیل یعنی بچه شتر او لاغر است.

به این می گوییم مرحلۀ دلالت استعمالیه لفظ فی معناها الحقیقی، معنای حقیقی این جمله

1. **مرحلة الدلالة التفهیمیه و هی دلالة الجملة علی معناها الکنائی کدلالة الجملة السابقة علی ثبوت الکَرَم لزید**

شما اگر گفتید زید کثیر الرماد است یا مهزول الفصیل، اراده جدیتان معنای حقیقی این دو جمله نیست، ارادۀ جدیۀ شما که از آن تعبیر می کنیم به دلالت تفهمیه، چون می خواهی آن حقیقت را به مخاطبتان تفهیم کنید، آن حقیقت کنایه است و آن ثبوت کرامت برای جناب زید است، شما دنبال معنای حقیقی و موضوع له این دو لفظ نیستید، دنبال تفهیم مهزول الفصیل یا کثیر الرماد نیستید، دنبال تفهمیم کرامت زید هستید. این تمام شد،

1. مرحلۀ حجیت. حجیت یعنی دلالت استعمایه اش با دلالت تفهیمیه اش، تطابق و توافق داشته باشد، این جا همان مثال «لا ربا بین الوالد و الولد»، را مطرح خواهیم کرد.

این بحث تمام. حال بر می گردیم به بحث تعارض خودمان.

سوال اگر دو روایت بخواهند با یکدیگر تعارض کند. در چه مرحلۀ ایی از این سه مرحله تعارض رخ خواهد داد؟

1. مرحلۀ دلالت استعمالیه؟
2. مرحلۀ دلالت تفهیمیه؟
3. مرحلۀ حجیت و تطابق این دو با یکدیگر؟

همان مثال «الربا حرام» را با «لا ربا بین الوالد و الولد» ملاحظه کنید، آیا در مرحلۀ دلالت استعمالیه که همان دلالت بر معنای موضوع له است، منهای این این که چه چیزی مراد است جدا، تعارض است، یک روایت فرموده الربا حرام. یک روایت فرموده است لا ربا بین الوالد و الولد. این جا درست است که بگوییم هر دلیلی متعرض امری شده است، که دلیل دیگر متعرض آن نیست. این موضوع له «الربا حرامٌ» را با موضوع له «لا ربا بین الوالد و الولد» نگاه کنیم تعارضی ندارد.

اگر مراد عَلَمین جلیلین، میرزای نائینی و محقق خویی اعلی الله مقامهم این است که تعارض در مرحلة دلالت استعمالیه و هی دلالة الجملة علی معناها الحقیقی، تعارض نیست، بله ولی دو بزرگوار اساسا در باب تعارض معیار دلالت استعمالیه نیست. قبول دارم، در مرحلۀ دلالت استعمالیه تعارضی نیست. ما یا باید محور تعارض را دلالت تفهیمیه بدانیم، آن­چنان­که من(آقای سیستانی) قائلم. یا محور تعارض را مرحلۀ حجیت بدانیم کما ذهب الیه صاحب الکفایه و المحقق النائینی.

حال این نزاع را کنار می گذرایم، مهم این است که احدی نگفته است محور تعارض، مرحلۀ اولی است، و اساسا معنا ندارد، چنین سخنی را بگوییم که مرحله دلالت استعمالیه، مرحله اولی تعارض هست، چگونه تعارض باشد، در مرحلۀ دلالت استعمالیه ایی که هنوز مقصد و مقصود گوینده واضح نشده؟ تعارض ان جاست که چیزی قصد شده باشد، توسط گوینده.

خب حالا اگر مثل ما، محور تعارض را تنافی در مرحلۀ دوم گذاشتید، دیگر آن بیان شما که هر یک از این دو دلیل متعرض امری هستند غیر ما تعرض له الآخر، این بیان شما صحیح نخواهد بود، این ها به همدیگر تعرض دارد، دلیل حاکم نسبت به محکوم. **و** **ذلک لان الدلیل الحاکم و ان کان بلسان تحدید الموضوع ظاهرا و لکنّه فی واقعه یستحدف تحدید الحکم**

درست است که می گوید لا ربا و موضوع را تحدید و تعیین و تضییق می کند به صورت ظاهر ولی توضیح دادیم که این جا نفی موضوع است، حقیقتش نفی حکم است. تعارض شد. درست است که لسان لسان نفی موضوع است اگر بخواهید در لسان توقف کنید تعارض را ببرید سراغ مرحله اول که نمی برید. اگر می خواهید تعارض به مرحله اول نروید، یا دو یا سه. اگر مرحلۀ دوم باشد چرا بین «لا ربا بین الوالد و الولد» با «الربا حرام» تعارض نباشد؟ تعارض هست، چون دلالت تفهیمیه لا ربا بین الوالد و الولد، فقط نفی موضوع نیست، بلکه معنای کنائی آن، نفی حکم است، مقصود نهایی نفی حکم است، و چون مقصد و مقصود نفی حکم است و چون باید تعارض را در مرحلۀ دوم یا سوم بگیرید، خب پس تعارض هست، چون معنای کنائی منظور است.

معنای کنایی «لا ربا بین الوالد و الولد» صرف نفی موضوع نیست. بلکه نفی موضوع است به جهت نفی حکم. این اگر تعارض را در مرحلۀ دوم بگیریم.

**و کذلک الامر فی ما لو جعلنا المناط هو التنافی فی المرحلة الثالثة فان الدلیل الحاکم و المحکوم کلیهما یتعرضان للعالم الفاسق، و ان کان الدلیل المحکوم، لیس بحجة فیه.**

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .